

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

کفویت در ازدواج

پرسش اول: کفویت در ازدواج چیست؟ باتوجه به اینکه در دین ما زن هنگام ازدواج تابع مرد می‌شود، بهتر است خانم‌ها با کسی هم‌شان خود ازدواج کنند یا با کسی که شرایط اقتصادی بالاتری دارد؟ به نظر می‌رسد در جامعه‌ی کنونی همه به‌دنبال رشد اقتصادی هستند؛ نه رشد روحی و روانی.

پاسخ: براساس آنچه از روایات به دست می‌آید، کفویت ناظر بر ایمان است؛ یعنی سنخیت ایمانی داشتن. اصل کفویت در ایمان است و طبیعتاً ایمان با معرفت عجین است؛ یعنی سطحی از درک و فهم و معرفت و دانایی شخص که به ایمان و باور و اعتقاد او منتج می‌شود؛ این معیار کفویت دو فرد است؛ نه اینکه مثلاً ما از خانواده‌ی مشهوری هستیم و آنها هم باید مشهور باشند. ما از خانواده‌ی ثروتمندی هستیم؛ آنها هم باید ثروتمند باشند. ما تهرانی هستیم؛ آنها هم باید تهرانی باشند. پدر خانواده‌ی ما رئیس فلان تشکیلات است؛ پدر خانواده‌ی آنها هم باید رئیس یک تشکیلات مشابه باشد... و

امثال اینها که واقعاً معیار کفویت نیستند. آنچه در روایات مطرح است، کفویت ایمانی است.

در پرسش مطرح شده، ازدواج با هم‌شان را در شأن اقتصادی دانسته‌اند؛ درحالی که شأنیت فقط زاینده‌ی اقتصاد نیست. طبیعتاً عقل می‌گوید که فرد باید سراغ کسی برود که هم از نظر اقتصادی و هم از نظر روحی و روانی هم‌تراز او باشد؛ یعنی بهتر است هر دو را لحاظ کنیم. به کسی می‌گویند خربزه می‌خوری یا هنداونه؟ گفت: هر دووانه! اگر بشود هر دو را داشت و کسی را پیدا کرد که هم از نظر ایمانی هم‌سطح ما باشد و هم از نظر اقتصادی هماهنگ و هم‌افق ما باشد، خیلی خوب است. کسی که شرایط اقتصادی بهتری دارد از کفویت ما بیرون می‌آید. ممکن است من فقیر باشم و او میلیاردر؛ این کفویت و سنخیت اقتصادی نیست. طبیعتاً اگر شرایط اقتصادی دو طرف خیلی متفاوت باشد، ممکن است نتوانند خوب زندگی کنند. به‌خصوص اگر خانم از طبقه‌ی بسیار مرفه‌ی باشد و با شرایط بسیار فراهم زندگی کرده باشد و بخواهد با مردی ازدواج کند که توانایی اقتصادی ندارد. طبق احکام دینی مرد موظف است نیازهای زن را در زندگی تأمین کند. وقتی زن به سطح مرفه زندگی عادت کرده است؛ زندگی در سطح پایین‌تر ممکن است برای او دشوار شود. شاید اعتراض هم نکند؛ اما این زندگی برایش چندان گوارا نیست؛ چون به آن لباس‌ها و غذاها و وسلیه‌ی نقلیه و خانه و ... عادت کرده بود. حتی اگر اعتراض نکند، این شرایط را با تلخی تحمل می‌کند. این فرق می‌کند با زمانی که شخص شرایط را با شیرینی و گوارایی تحمل کند. خیلی خوب است که مرد از خانواده‌ای همسر بگیرد که امکانات مالی پایین‌تری داشته باشند؛ آن هم نه خیلی زیاد؛ اندکی پایین‌تر. وقتی این زن

همسر آن مرد شود، در زندگی جدید امکاناتی بیش از آنچه قبل از ازدواج داشت برایش فراهم می‌شود و طبیعتاً در زندگی احساس لذت و شیرینی می‌کند. لذا به مردها توصیه کرده‌اند، حتی‌المقدور از خانواده‌ای همسر بگیرید که امکاناتی که شما برایش فراهم می‌کنید، بیش از امکانات قبلی او باشد.

این مطلب در همه‌ی زمینه‌هاست؛ مثلاً در تحصیل؛ این‌گونه نیست که هرچه سواد طرف بالاتر باشد بهتر است. اگر اختلاف تحصیلی بین زن و مرد خیلی زیاد باشد، حرف هم را نمی‌فهمند. باید یک نوع هماهنگی و سنخیت وجود داشته باشد. باید یک دامنه تعیین کرد؛ نه اینکه عیناً مثل هم باشند؛ اما در یک دامنه باشند و از یک سطح فرهنگی برخوردار باشند تا حرف همدیگر را بفهمند و الگوهای زندگی‌شان هم‌خوانی داشته باشد. این هم‌خوانی‌ها بسیار خوب است؛ منتهی محور کفویت عمدتاً در ایمان است. اگر ایمان به‌صورت عمیق و راسخ وجود داشته باشد و بسیاری از این سنخیت‌ها هم نباشد، برای طرفین به‌راحتی قابل هضم و پذیرش خواهد بود. لذا عنصر ایمان نقش اول را دارد. اگر فرد ایمان داشت، می‌توان سراغ بقیه‌ی موارد رفت. اگر ایمان نداشت و بگوییم درست است که ایمانش قوی نیست، اما پول زیادی دارد، ماشینش خیلی شیک است، خانه‌ی آن‌چنانی دارد... این غلط است. به شرط داشتن سنخیت ایمانی می‌توان به سنخیت در سایر موارد مراجعه کرد؛ آن هم نه آن‌گونه که او خیلی بالاتر از من باشد؛ درحدی که بتوانیم به‌طور هماهنگ با هم زندگی کنیم.

پرسش دوم: مدتی است ازدواج کرده‌ام. احساس می‌کنم قبل از ازدواج حال معنوی بهتری داشته‌ام؛ چه کنم؟

پاسخ: معمولاً یکی دو سال اول ازدواج این گونه است. در طی سال‌هایی که در دانشگاه بوده‌ام و بعد از آن هم که با دوستان جوان در ارتباط هستم، دیده‌ام خواهران دانشجو، بچه‌های خیلی مذهبی، متدین، اهل نماز شب، اهل دعا و حالات زیبای معنوی، پنج‌شش ماه اول ازدواج خیلی کلافه‌اند. گاهی می‌گویند استاد هرچه داشتیم از دست دادیم؛ نه نماز شبی، نه دعایی، نه حالی... چه اشتباهی کردیم شوهر کردیم! گاه آقایان هم می‌گویند چه اشتباهی کردیم زن گرفتیم. معمولاً به این دوستان می‌گویم خیلی ناراحت نباشید؛ شما در زندگی‌تان در حال انتقال از یک نظم و سازماندهی به یک نظم جدید هستید.

در دوران انتقال به هم‌ریختگی یک امر طبیعی است. مثل اینکه شما بیست سال در خانه-ای زندگی کرده‌اید و همه چیز جای تعریف شده‌ای داشت. جای هر چیز را خوب می‌دانستید و چشم‌بسته می‌توانستید سراغش بروید. اما وقتی اسباب‌کشی می‌کنید و به خانه‌ی جدید می‌روید تا وسایل سر جای خود قرار گیرند و شما عادت کنید که فلان چیز فلان جاست، مدتی طول می‌کشد؛ تا مدتی احساس به هم‌ریختگی می‌کنید و می‌بینید که مثل سابق نیست. این جای نگرانی ندارد؛ یک مدت در خانه‌ی جدید به زندگی‌تان ادامه دهید، هر چیزی سر جایش می‌رود و جای آن برای شما مشخص می‌شود و دوباره نظم جدید شکل می‌گیرد و زندگی برایتان روان می‌شود. در مسأله‌ی ازدواج یکی- دو سال اول زندگی همین داستان اسباب‌کشی است؛ به شرط اینکه در این اسباب‌کشی فرد مواظب باشد، نظم جدیدی که تعریف می‌کند، نظم درستی باشد. یک مقدار به هم‌ریختگی طبیعی است. وقتی می‌خواهید یک ساختمان را نوسازی کنید، ابتدا باید آن را تخریب کنید،

سپس بسازید؛ ولی وقتی تخریب می‌کنید دیگر آن اتاق‌ها وجود ندارد. مدتی بعد وقتی ساختمان ساخته می‌شود، خیلی شیک‌تر، بهتر و مطلوب‌تر خواهد بود.

البته وقتی مجرد بود، هر وقت دلش می‌خواست هر کار که می‌خواست می‌کرد؛ اکنون که ازدواج کرده به همسرش و خانواده‌های متقابل مقید شده است. تا مدتی آنها را پاگشا می‌کنند؛ از آنها انتظار دید و بازدید و مهمانی دارند؛ خیلی کلافه می‌شوند؛ حق هم دارند؛ ولی این داستان نگران‌کننده نیست و طی می‌شود. به شرط اینکه فرد حواسش باشد که نظم جدید درستی تعریف کند؛ رها نکند. اگر رها کنید آنچه شکل می‌گیرد نظم بدی است. تابع انتظارات دیگران می‌شوید و همیشه باید دنبال این مهمانی و آن مهمانی بروید؛ اسیر زندگی روزمره می‌شوید و برای همیشه از مسیری که برای رشد و تعالی انتخاب کرده بودید، دور می‌شوید. اما اگر انسان حواسش باشد که باید نظم جدیدی تعریف کند، به تدریج انتظارات دیگران را هم با برنامه‌های اصلی زندگی‌اش تنظیم می‌کند و نمی‌گذارد زندگی عادی و روزمره‌ای برایش شکل بگیرد. دوباره در زندگی‌اش وقت مطالعه، وقت عبادت، وقت حضور در جلسات دینی و کارهای دیگر را تعریف می‌کند. برای مراودات اجتماعی و آمد و شدهای خانوادگی هم وقت مناسبی قرار می‌دهد.

بنابراین اگر این دوره کوتاه‌مدت است خیلی نگران نباشید؛ دوباره برمی‌گردد و وقتی برگشت می‌فهمید که بسیار گران‌بهاتر از قبلی است. روایت شده است که دو رکعت نمازی که فرد متأهل می‌خواند بسیار فضیلت دارد بر نمازهای دیگران که در حال مجرد می‌خوانند. این موقعیت جدید که برمی‌گردد خیلی ارزشمندتر از قبلی است. فرد ضرر نکرده است؛ ولی طبیعی است که مدتی در برنامه‌های دوران مجردش کمتر موفق است.

اما اگر مدت طولانی شد؛ مثلاً بیست سال است ازدواج کرده‌ام و قبل از ازدواج حال خوشی داشتم؛ اما الان بیست سال است حال خوشی ندارم! این نشان می‌دهد که همان اشتباه رخ داده است؛ یعنی با فروریختن نظم قبلی برای ایجاد یک نظم درست و معقول و مطلوب اهتمام نداشته است؛ برای حاکم کردن نظم درست در زندگی مشترک و شکل دادن توقعات دیگران در آن قالب، تلاش نکرده است. حال این اشتباه رخ داده است و در روزمرگی زندگی افتاده‌اند؛ اگر زن و شوهر واقعاً این نکته را درک کنند و همت جدی به خرج دهند، می‌توانند اوضاع را تغییر دهند. حتی اگر بیست سال غلط زندگی کردند، عمرشان را تلف کردند، اگر هر دو به تصمیم جدی برسند، می‌توانند با یاری هم دوباره شروع کنند. برنامه‌ی درستی برای رشد و تعالی معنوی خود تعریف کنند و کم‌کم دیگران را هم توجیه کنند که ما از این پس این‌گونه‌ایم و نمی‌توانیم بیش از این مهمانی برویم و مهمانی بدهیم و وقتمان را برای این امور بگذاریم. کارهای دیگری داریم که باید به آنها هم برسیم.

پرسش سوم: جایگاه حقیقی ازدواج در دین چیست؟ برخی بدون مهارت و آگاهی، هیجان‌زده ازدواج می‌کنند و بعد پشیمان می‌شوند. ازدواج تنها کاری است که کسی فکر نمی‌کند نیاز به مهارت و دانش دارد و همه می‌پندارند خیلی ساده است.

پاسخ: یقیناً اگر زندگی با فراگیری مهارت‌های زندگی خانوادگی آغاز شود، بسیاری از چالش‌هایی که افراد به‌خصوص در سال‌های اول زندگی با آن مواجه هستند پیش نمی‌آید. خانواده‌ای که این آگاهی‌ها را ندارند در عمل با آزمون و خطا و رزم‌آزمایی زن و مرد بالأخره به حالتی می‌رسند که مشکل را با تجربه‌ی شخصی حل می‌کنند. ممکن است آن

تجربه راه چندان مطلوبی نباشد. اگر آن زوج قبلاً مطالعه کرده بودند این مشکلات نبود. امکان مطالعه برای نسل‌های قبل نبود؛ گرچه آنها امکانات دیگری داشتند. مادر خانواده از همان سنین طفولیتِ دختر با او صحبت می‌کرد و علاوه بر اینکه خودش یک الگوی عملی بود، آموزش‌هایی هم به او می‌داد.

امروزه دختربچه‌های ما پای تلویزیون و اینترنت و ماهواره نشسته‌اند و وقت ندارند تا مادرها برایشان حرف بزنند. مادران هم کنار دست دخترانشان پای همین دستگاه‌ها هستند. آن انتقال تجربیات و آن آموزش‌ها که در گذشته به صورت سینه به سینه انجام می‌شد، صورت نمی‌گیرد. امروز اگر رسانه‌ها بتوانند کمک کنند خیلی خوب است. خود این دختر و پسر هم که می‌خواهند ازدواج کنند، خوب است در این زمینه چند کتاب مطالعه کنند یا در کلاس‌هایی شرکت کنند و آموزش‌هایی ببینند. قطعاً در این صورت با دشواری‌های کمتری مواجه خواهند شد، تا اینکه بخواهند با تجربه‌های شخصی و زورآزمایی آن دشواری‌ها را حل کنند.

نگاه کردن به ازدواج به صورت یک علاقه‌مندی عاطفی لحظه‌ای و بدون عقلانیت و آماده-کردن خود برای ورود به این عرصه، کار درستی نیست. در ازدواج هم عاطفه و احساس مهم است، هم عقل و منطق و دانایی. اگر فرد هر دو را به کار گیرد، ازدواج موفق خواهد داشت.

پرسش چهارم: به ما آموختید که در سیر و سلوک رفیق راه خیلی مهم است. من همسرم را به عنوان رفیق راه انتخاب کردم و می‌خواهیم همدیگر را به خیر دعوت و از منکر نهی کنیم؛ اما امر به معروف و نهی از منکر رابطه‌ی ما را سرد می‌کند. آیا من باید

نسبت به او امر به معروف و نهی از منکر را فراموش کنم و فقط وظایف همسری خود را ادا کنم و خودم به تنهایی در این مسیر حرکت کنم؟ آیا این تنهاخوری نیست؟ از طرفی در کتاب «مصباح الهدی» می‌خوانیم، به نیت ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام به خانواده‌ی خود خدمت کنیم. وقتی می‌بینم همسرم گناه می‌کند، نمی‌توانم با تمام وجود و با نیت خالص به او خدمت کنم. شاید نتوانم وظایف همسری خود را به خوبی ادا کنم. وظیفه‌ی من چیست؟

پاسخ: خیلی خوب است که رفیق راه، همسر فرد باشد. منتهی رفیق راه تعریفی دارد؛ فردی است هم‌انگیزه و هم‌روحیه و هم‌قدم با ما در مسیر سیر و سلوک. زوجی که هم‌روحیه و هم‌عزم و هم‌تصمیم هستند، می‌توانند در سیر و سلوک معنوی رفیق راه خوبی برای هم باشند؛ اما الزاماً زن و شوهرها رفیق راه هم نیستند. چه بسا رفیق راه این شوهر یا زن دوست معنوی و مذهبی او باشد؛ همسرش در این افق‌ها و در این سطح نباشد و این انگیزه‌ها را نداشته باشد. پس در مسیر معنوی این‌گونه نیست که هرکس بتواند رفیق راه همسرش باشد. در قرآن هم نمونه‌هایی داریم که زن و شوهر کاملاً متفاوت بودند. گاه شوهر خیلی متعالی و زن در فضای دیگر؛ مثل همسران برخی انبیاء که افراد سالمی نبودند؛ مانند حضرت نوح. گاه خانم‌هایی که شوهرانشان افراد شایسته‌ای نبودند؛ مثل آسیه بنت مزاحم همسر فرعون.

این نمونه‌ها نشان می‌دهد که زن و مرد می‌توانند در دو افق مختلف باشند. اگر خانمی شوهرش اهل سیر و سلوک و اهل معنا نبود، سرنوشت محتوم او این نیست که نتواند سیر و سلوک کند. او یک وظایف همسری دارد که ادا می‌کند؛ ولی در جنبه‌های معنوی که شوهرش خیلی اهل معنویت و دیانت نیست، این خانم راه خودش را طی می‌کند.

شوهرش از فرعون که بدتر نیست! می‌تواند مثل آسیه شود؛ یکی از چهار زن برجسته‌ی تاریخ خلقت. البته چه خوب که زن و مرد بتوانند در مسیر معنویت کمک‌کار هم باشند. «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۱ مردان و زنان باایمان یار یکدیگرند. امر به معروف و نهی از منکر یک وظیفه‌ی عمومی است و زن و شوهر هم در مسیر معنویت این وظیفه را نسبت‌به دارند؛ ولی باید با مهارت‌ها و دانایی‌های لازم عمل شود. نباید بی‌گدار به آب بزنیم و غلط رفتار کنیم. یکی از اثرات شیوه‌ی نادرست امر به معروف و نهی از منکر، سرد شدن روابط خانوادگی است. گاه دیده‌ام که بعضی خانم‌ها به این نکته توجه ندارند.

به‌نمایندگی مردها بگویم که مرد در زندگی تنها دلش به همین خوش است که او را رئیس خانواده بنامند. می‌داند که همه‌ی تصمیم‌ها را خانم می‌گیرد و همه‌ی کارها را خانم انجام می‌دهد؛ ولی تنها دلش به این حرف خوش است. از صبح جان می‌کند؛ زحمت می‌کشد؛ پول درمی‌آورد؛ خرج خانواده را می‌دهد. اگر این مقام تشریفاتی را هم از او بگیرد دیگر هیچ چیز برایش نمی‌ماند. در بعضی از امر به معروف و نهی از منکرهای خانم به شوهر، شوهر به بچه تبدیل می‌شود.

چندی پیش با خانمی راجع‌به همین موضوع مفصل صحبت می‌کردم. گفتم تو با شوهرت مثل بچه رفتار می‌کنی. دائم می‌خواهی به او امر و نهی کنی و تحت کنترل خودت داشته باشی. کجا رفت؟ کجا نرفت؟ پیامک‌هایش را کنترل کنی. چرا نیم ساعت دیر آمد؟ چرا نیم ساعت زود؟ با چنین رفتاری این فرد شوهر تو نیست. مثل یک بچه‌ی

^۱. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۷۱.

کوچک است که تو مادرش هستی، نه همسرش! طبیعی است که این شوهر نسبت به تو بی رغبت می شود. غلط رفتار کردی. آن همه هیمنه و جلال و شکوه رئیس خانواده را از او گرفتی و او را به یک بچه‌ی تحت نظارت و کنترل تبدیل کردی. طبیعی است که نسبت به تو سرد و بی میل شود و علاقه اش کم شود. لذا در امر به معروف و نهی از منکر نسبت به شوهر خیلی باید دقت کرد و با ظرافت عمل کرد. باید این کار را انجام داد؛ اما به گونه‌ای که آن شکوه و جلال شکسته نشود. گاهی انسان می تواند با یک سؤال فرد را متوجه چیزی کند. مثلاً دوستم چنین گفت؛ من هم این گونه گفتم؛ به نظر شما حرفم درست بود؟ حرف را به او زده‌ای؛ اما غیرمستقیم و گویی او معلم است و درستی سخن را از او می‌پرسی. مثلاً تلویزیون چنین حرفی زد، فکر می‌کنی حرف درستی زد؟ کسی سؤال از من پرسید؛ من چنین جوابی به ذهنم آمد. به نظر تو درست بود؟ فرد می‌تواند با ترفندی مطلب را بگوید که شخصیت طرف را خرد نکرده باشد. مرد احساس نکند، شاگرد زخم شدم و او معلم و رئیس من است. با رعایت این ظرافت‌ها خیلی قشنگ می‌تواند حرفش را بزند. این گونه موارد زیاد پیش می‌آید. گاهی به خانمی توصیه می‌کنم که با همسرت مستقیم صحبت نکن؛ فقط یک کتاب که حاوی این مطلب است در خانه برای خودت بخوان. گاهی کتاب را روی میز، دم دست بگذار و برو در آشپزخانه. شوهرت روی کنجکاو که ببینم زخم چه می‌خواند این کتاب را ورق می‌زند و آن مطلبی را که می‌خواستی مستقیم بگویی و تأثیر هم نمی‌کرد، خودش از این کتاب می‌خواند. خیلی راه‌ها وجود دارد؛ مثلاً بگویی من جلسه می‌روم و باید سی‌دی خلاصه کنم. درحالی که خودت گوش می‌دهی او هم می‌شنود. نگو که بیا بنشین و ببین چه حرف‌های خوبی زده است.

راه‌های زیادی وجود دارد که هیمنه و شکوه و منزلت و جایگاه شوهر حفظ شود؛ تصوّر نکند که ما در خانه هیچ نداشتیم؛ این مقام تشریفاتی را هم گرفتند و از ما هیچ نمانده است؛ مثل مقام شاه در کشورهای سلطنتی. در روایات و احادیث گفته‌اند، باید روش‌های امر به معروف و نهی از منکر را یاد گرفت. راجع به این موضوع در مجموعه‌ی درس‌هایی از مکتب عاشورا مفصل صحبت کرده‌ام.

گاهی همه‌ی ریزه‌کاری‌ها و ظرافت‌های امر به معروف و نهی از منکر را رعایت می‌کنید؛ اینکه او را نرنجانید و به لجاجت نیندازید و شخصیتش را خرد نکنید... اما او نمی‌پذیرد. مگر پیغمبر ﷺ توانستند همه‌ی افرادی را که دلشان می‌خواست هدایت کنند؟ مگر توانستند عموهایشان را هدایت کنند؟ یکی شد ابولهب. «إِنَّكَ لَأَتَّهَىٰ مِنْ أَحَبِّ»^۲ ای پیامبر نمی‌توانی هر که را دوست داری هدایت کنی. بنابراین احتمال دارد موفق هم نشوید؛ اما باید وظیفه‌ی شرعی خود را انجام دهید. دو روز دنیا را با هم زندگی کنید؛ فردا که مُردید، نه شما زن او هستید، نه او شوهر شما؛ داستان تمام شد. در عالم دیگر زن و شوهر نیستند؛ ممکن است یکی به جهنم برود و دیگری به بهشت. حتی آنان که در بهشتند در مراتب مختلف قرار دارند و زن و شوهر هم نیستند. به آن کس که مرتبه‌اش بالاتر است می‌گویند، می‌توانی همسری از افق خودت انتخاب کنی؛ اما اگر دوست داشته باشی با همسر دنیویت زندگی کنی، این امکان را برایت فراهم می‌کنیم؛ اگرچه او در مرتبه‌ای پایین‌تر از تو قرار دارد. بنابراین روابط همسری، پدر و فرزندی و مانند آن، بعد از مرگ و در عالم دیگر منتفی است. زن و مرد با هم قرار می‌گذارند دو روز دنیا را با هم

^۲. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۵۶.

زندگی کنند؛ بعد تمام شد. «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ»^۳ همه‌ی نسبت‌ها در روز قیامت منتفی است.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود همه‌ی حَسَب‌ها و نَسَب‌ها در روز قیامت مقطوع و منتفی است؛ غیر از حَسَب و نَسَب ما؛ یعنی انتساب معنوی و فرزند روحانی و معنوی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودن. بنابراین دو روز دنیا را با هم بسازید. البته اگر خدای نکرده طرف مُرْتَد شود و از دین برگردد، طبیعتاً رابطه‌ی زن و شوهری قطع می‌شود. ولی اگر مقید نیست، نمازش را به‌موقع نمی‌خواند، بعد از اینکه وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر را انجام دادید، زیاد خودتان را اذیت نکنید. دو روز دنیا را با او زندگی می‌کنید؛ در قیامت حسابتان چیز دیگری خواهد بود. برنامه‌ی زندگی خانوادگی در بهشت الزاماً با آنچه در دنیاست، منطبق نخواهد بود. شما با نیت خیر و به نیت خدمت به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام کار می‌کنید و بهره‌اش را می‌برید؛ حال او شایستگی ندارد خودش ضرر می‌کند. اگر طرف خودش نپذیرفت، آنجا به هیچ وجه جفا نیست؛ تک‌خوری و تنهاخوری نیست. وقتی عرضه کردید و نپذیرفت، وظیفه‌ی تحمیل ندارید. «إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»^۴ شما فقط یادآوری می‌کنید؛ بر او سیطره‌ای ندارید و نمی‌توانید تحمیل کنید. «وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ»^۵ امثال این تعابیر را در قرآن داریم. شما آنچه را از آن بهره و لذت بردید صادقانه و با صفا به همسران عرضه کردید؛ دریغ نکردید؛ اگر او علی‌رغم همه‌ی ظرافت‌هایی که به‌کار بردید نمی‌خواهد بپذیرد؛ خودش را محروم کرده است؛ شما بیش از این مسؤولیتی ندارید.

۳. سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۰۱.

۴. سوره‌ی غاشیه، آیات ۲۱-۲۲.

۵. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۰۷.

امر و نهی دو گونه است؛ گاهی انسان برای اینکه تلافی و تشفی خاطر کند، تذکر می‌دهد. گاهی می‌تواند تحمل کند؛ ولی از روی خیرخواهی و محبت می‌خواهد او را از این روش غلطی که به خودش ضرر می‌زند نجات دهد. آن شیوهی اول که تذکر می‌دهید مطمئن باشید که او اصلاح نمی‌شود؛ چون کینه‌جویی و تلافی است. اما در شیوهی دوم از او هیچ ناراحت نیستید و معتقدید به صلاح شما بوده است که چنین حرفی شنیده‌اید و خدا این شرایط را پیش آورد؛ پس خیر شما در آن بوده است. نه او کاره‌ای است و نه اتفاقی که افتاده شرّ بوده است. خدا همه‌کاره بود و آن کار همه‌اش خیر بود. پس هیچ کینه و ناراحتی‌یی از او ندارید که بخواهید تلافی کنید. با چنین آرامشی و با محبتی که به او دارید، به خاطر متوجه کردن او به زیانی که به خود می‌زند، از سر محبت و خیرخواهی به او تذکر می‌دهید. این خوب است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ